

هنر سیر و سفر

آلن دوباتن

ترجمه گلی امامی



انتشارات نیلوفر

فهرست

عزیمت

۱. در باب دلشوره سفر ۹
۲. در باب سفر به مکان‌های گوناگون ۳۷

انگیزه‌ها

۳. در باب غریب‌منظرها ۷۹
۴. در باب کنجکاوی ۱۱۹

منظره

۵. در باب شهر و روستا ۱۵۱
۶. در باب تعالی ۱۸۳

هنر

۷. در باب هنر دیده‌گشا ۲۰۹
۸. در باب مالکیت زیبایی ۲۴۵

بازگشت

۹. در باب عادت کردن ۲۷۳

نمی‌شد بگویی دقیقاً زمستان کی فرا رسید. اُفت هوا تدریجی بود، همچون کسی که پیر می‌شود، روز به روز و نامحسوس تا این‌که فصل واقعیت مسلّم غیر قابل انکاری شد. ابتدا شب‌ها دمای هوا کم شد، بعد روزهای یک‌بند بارانی فرارسید، سپس بادهای سردرگم اقیانوس اطلس، رطوبت هوا، افتادن برگ‌ها و تغییر ساعت — هر چند هنوز گه‌گاه آرامشی موقتی وجود داشت، صبح‌هایی که می‌توانستی بدون پالتو خانه را ترک کنی و آسمان بدون لکه‌ای ابر و درخشان بود. اینها اما، مانند علایم بهبود کاذب در بیماری بود که حکم مرگش صادر شده باشد. با فرا رسیدن ماه دسامبر فصل جدید جا افتاده بود و کمابیش هر روز آسمانی سربی شهر را فرا می‌گرفت؛ پس زمینه‌ای که برای نقاشی‌های مسیح مصلوب مانند ^۱ یا ورونز ^۲ جان می‌داد، یا این‌که تمام روز را زیر لحاف بگذرانی. پارک محله زیر لایه‌ای از گِل و لای پوشیده شد، که شب‌ها با نور چراغ‌های خیس از باران روشن می‌شد. شبی که در بارانی شدید از کنار آن می‌گذشتم، به یادم آمد چگونه در گرمای شدید تابستان پارسال، روی همین چمن‌ها ولو شدم و پاهایم را از کفش‌هایم در آوردم و سبزه‌ زیر پایم را نوازش کردم و چطور این تماس مستقیم با زمین حسی از آزادی و بی‌خیالی به من داده بود؛ تابستان مرزهای میان داخل و خارج را از میان برداشته بود، و به من امکان داده بود همان اندازه در جهان خارج از خانه احساس در خانه بودن بکنم که در اتاق خوابم می‌کردم.

1. Mantegna

2. Veronese

کسانی که با زیرکی این بروشور را تدارک دیده بودند آشکارا می‌دانستند گیرنده چه آسان می‌تواند در دام این عکس‌ها بیفتد، عکس‌هایی که قدرتشان توهینی به هوشمندی بود و اراده آدم را سلب می‌کرد: عکس‌های بیش از حد درخشان از درختان نخل، آسمان پاک فیروزه‌ای و سواحل سفید. احتمالاً حتی دریافت‌کنندگانی که در زمینه‌های دیگر زندگی دست به عصا راه می‌روند هنگام روبرو شدن با این مناظر دل‌انگیز بی‌اختیار خلع سلاح می‌شدند. شور و شوقی که بعد از دیدن بروشور در من برانگیخته شد نمونه بارز و در عین حال رقت‌انگیز و تسلیم‌کننده‌ای است، که چگونه برنامه‌ها (و حتی کل زندگی‌ها) می‌تواند تحت تأثیر ساده‌ترین و غیرقابل‌تصورترین تصویرهای خوشبختی قرار بگیرد؛ و چگونه تصمیم به سفری طولانی و از نظر هزینه کم‌رشدن می‌تواند تنها با دیدن عکسی از یک ردیف درخت نخل مایل در نسیمی استوایی، در ذهن شکل بگیرد.

تصمیم گرفتم عازم جزیره باربادوس بشوم.

۲.

هر آینه پذیریم زندگی ما حول جستجوی خوشبختی می‌گردد، در آن صورت کمتر فعالیتی را می‌توان برشمرد که بیش از سفرهایی که کرده‌ایم - با تمام تناقض‌ها و مشقاتشان - پویایی این جست و جورا آشکار کنند. سفرهای ما هرچند غیر دقیق، درکی از زندگی چنان که باید باشد، فراتر از محدودیت‌های کار و تلاش معاش عرضه می‌کنند. به ندرت تصور می‌شود سفرهایمان مسائلی فلسفی را مطرح کنند - منظورم مسائلی است که تفکری و رای عملی بودن را می‌طلبند. سیل پیشنهادات درباره مقصد سفرمان به سویمان سرازیر می‌شود، که کجا برویم بهتر است؛ اما به ندرت

اما اکنون پارک بار دیگر برایم بیگانه شده بود، و چمن در زیر باران مداومش منطقه‌ای ممنوعه شده بود. گویی هر اندوهی که احساس می‌کردم و هر تردیدی نسبت به دست نیافتن شادی و تفاهم داشتم، در ساختمان‌های خیس آجرجگری و آسمان پست و تیره‌ای که زیر نور چراغ‌های خیابانی نارنجی می‌زد، تأیید می‌شد.

چنین آب و هوایی به همراه مجموعه‌ای از اتفاقات که درست همان روزها رخ دادند (که ظاهراً این گفته شامفور^۱ (نویسنده و معلم اخلاق فرانسوی) را تأیید می‌کرد که انسان باید هر روز صبح یک قورباغه ببلعد تا مطمئن شود در آن روز با چیزی کریه‌تر روبرو نمی‌شود)، دست به دست هم دادند و باعث شدند دریافت یک بروشور بزرگ، مصور و رنگارنگ با عنوان «خورشید زمستان» را با آغوش باز بپذیرم. جلد بروشور تصویری از یک ردیف نخل بود که بیشتر آنها با زاویه‌ای مایل بر ساحلی ماسه‌ای در حاشیه دریایی فیروزه‌ای روئیده بودند، در مقابل یک رشته تپه که تصور کردم باید سرشار از آبشار و خنکای زیر درختان میوه با شمیم شیرین باشد. عکس‌های بروشور مرا به یاد نقاشی‌هایی از تاهیتی اثر ویلیام هاجز^۲ انداخت که از سفرش به تاهیتی همراه کاپیتان کوک آورده بود، تصاویری از مرداب‌های گرمسیری در نور ملایم غروب در حالی که دخترکان محلی (پا برهنه) بی‌خیال میان درختان انبوه می‌خرامیدند، تصاویری که پس از به نمایش در آمدن آنها در فرهنگستان سلطنتی لندن در اوج زمستان ۱۷۷۶، اعجاب و حسرت همگان را برانگیخت - و پس از آن به الگویی برای خوش‌گذرانی در مناطق باصفای استوایی تبدیل شد - از جمله در صفحات بروشور «خورشید زمستان».

1. Sebastian-Roch-Nicola, Chamfort

2. William Hodges